



اسطوره پرومته



اسطوره پرومته

▪ www.prometheepub.com ▪

سرشناسه: مجاب، شهرزاد
عنوان و نام پدیدآور: مارکسیسم و فمینیسم/ویراستار انگلیسی: شهرزاد مجاب؛ گروه مترجمان: طلیعه حسینی...[و دیگران]؛
ویراستار: فرهاد علی نژاد.
مشخصات نشر: تهران: اسطوره پرومته، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۵۵۸ ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۷۷۴۴-۱-۱
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: Marxism and feminism, 2021.
یادداشت: گروه مترجمان: طلیعه حسینی، نرگس حسن لی، شروین طاهری، فاطمه مهرزاد، مرتضی مصلح، فهیمه تسلی بخش،
مائده میرزایی، آزاده حسینی، سامی آل مهدی.
یادداشت: کتابنامه.

موضوع: زنان و سوسیالیسم Women and socialism

زنان و کمونیسم Women and communism

فمینیسم سوسیالیستی Socialist feminism

زنان -- فعالیت های سیاسی Women-- Political activity

شناسه افزوده: مجاب، شهرزاد، ویراستار Mojab, Shahrzad

شناسه افزوده: حسینی، طلیعه، ۱۳۶۸-، مترجم

رده بندی کنگره: HX۵۴۶

رده بندی دیویی: ۳۳۵/۰۰۸۲

شماره کتاب شناسی ملی: ۱۰۴۸۹۵۰



مارگدیسیم و فمینیسیم

ویراستار انگلیسی: شهرزاد مجاب

اسطوره پرموتہ

- مارکسیسم و فمینیسم
- ویراستار انگلیسی: شهرزاد مجاب
- گروه مترجمان
- ویراستار: فرهاد علی نژاد
- طراح جلد: نیما حامدی • صفحه آرا: نفیسه عطاران
- چاپ اول: پاییز ۱۴۰۴ تهران • ۳۰۰ نسخه
- چاپ و صحافی: گیلان
- شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۸۷۷۴۴-۱-۱
- نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، مرکز خرید دانشگاه، طبقه زیر همکف، واحد ۹
- تلفن: ۶۶۹۵۸۳۷۸-۰۲۱ • کدپستی: ۱۳۱۴۷۵۵۵۷۱
- نشر اسطوره پرومته • www.prometheepub.com
- [prometheepub](https://www.instagram.com/prometheepub) • [prometheepub](https://www.facebook.com/prometheepub)



اسطوره پرومته

• همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

فهرست

۹	درباره ویراستار انگلیسی
۱۱	قدردانی
۱۳	۱. مقدمه: مارکسیسم و فمینیسم
	شهرزاد مجاب، ترجمه طلیعه حسینی
۳۵	بخش اول: طبقه و نژاد در مارکسیسم و فمینیسم
۳۷	۲. روابط جنسیتی
	نویسنده: فریگا هاوگ، ترجمه نرگس حسن لی
۹۷	۳. مارکس در فمینیسم
	فریگا هاوگ، ترجمه شروین طاهری
۱۳۳	۴. پی‌ریزی بنایی بر اساس نظریه مارکس: تأملاتی در باب «نژاد»، جنسیت و طبقه
	هیمانی بنرجی، ترجمه فاطمه مهرزاد
۱۶۵	بخش دوم: کلیدواژه‌های مارکسیستی-فمینیستی
۱۶۷	۵. دموکراسی
	سارا کارپنتر، ترجمه مرتضی مصلح
۱۹۳	۶. مالی‌سازی
	جیمی مگنوسون، ترجمه شروین طاهری

۲۲۵	۷. ایدئولوژی
	هیمنانی بنرجی، ترجمه فهمیه تسلی بخش
۲۵۱	۸. امپریالیسم و انباشت اولیه
	جودیت وایتهد، ترجمه مائده میرزایی
۲۸۳	۹. تقاطع باوری
	دلپا دی. آگیولار، ترجمه آزاده حسینی
۳۱۱	۱۰. نیروی کار
	هلن کولی، ترجمه مائده میرزایی
۳۳۷	۱۱. ملت و ناسیونالیسم
	امیر حسن پور، ترجمه آزاده حسینی
۳۶۵	۱۲. پدر/ مردسالاری، پدر/ مردسالاری ها
	کومکوم سنگاری، ترجمه فهمیه تسلی بخش
۴۰۷	۱۳. بازتولید
	میشله مورفی، ترجمه طلعه حسینی و مرتضی مصلح
۴۳۷	۱۴. انقلاب
	مریم جزایری، ترجمه فاطمه مهرزاد
۴۷۵	۱۵. نظریه دیدگاه
	سینتیا کوبرن، ترجمه سامی آل مهدی
۴۹۹	مؤخره: جنسیت پس از طبقه
	ترزال. ابیرت، ترجمه شروین طاهری
۵۳۱	درباره نویسندگان
۵۳۷	منابعی برای مطالعه بیشتر
۵۴۷	واژه نامه
۵۵۱	نمایه

تقدیم به سروناز،
و تقدیم به آفتابگردان‌هایی که چشم به طلوع خورشید دارند.



اسطوره پرومته

درباره ویراستار انگلیسی

شهرزاد مجاب محقق، نویسنده، فعال سیاسی و استاد مطالعات زنان و جنسیت و آموزش بزرگسالان در دانشگاه تورنتو است. شهرزاد مجاب بیشتر به دلیل کار در زمینه تأثیر جنگ، آوارگی و خشونت بر یادگیری و آموزش زنان شناخته شده است. او در زمینه‌هایی همچون جنسیت، دولت، دیاسپورا و فمینیسم فراملیتی، زنان، جنگ، نظامی‌گری و خشونت، فمینیسم و مارکسیسم به تحقیق و تدریس پرداخته است. کتاب‌ها و مقالات متعددی از دکتر مجاب در این زمینه‌ها منتشر شده که برخی از آنها به زبان‌های کردی، ترکی، فارسی، عربی، آلمانی، فرانسه و سوئدی ترجمه شده‌اند. جدیدترین کتاب‌های دکتر مجاب به زبان فارسی که به مطالب این ترجمه مرتبط هستند عبارتند از:

محمد حاجی‌نیا و شهرزاد مجاب، دلالت‌های تحلیل طبقاتی در سرمایه‌داری امپریالیستی. دفترهای ماتریالیسم تاریخی، دفتر اول. نشر آسمانا، تورنتو، ۱۴۰۳.

شهرزاد مجاب و سارا کارپنتر، یادگیری انقلابی: جستارهایی در باب نقد بی‌رحمانه هر آن چیزی که وجود دارد، ترجمه نیکزاد زنگنه. تهران، نشر حکمت کلمه، ۱۴۰۲.

رویکرد مجاب به مطالعه نژاد، جنسیت، طبقه، ملیت و فراملیت نشئت گرفته از ماتریالیسم فمینیستی دیالکتیکی و تاریخی است. او منتقد آن دسته از چارچوب‌های نظری است که نژاد، جنسیت و طبقه را به صورت جداگانه در نظر می‌گیرند و آنها را به حوزه‌های گفتمان، متن، زبان و هویت تقلیل می‌دهند. مجاب گرچه دستاوردهای

مکاتبی همچون پسامدرنیسم و پساساختارگرایی را نفی نمی‌کند، اما به وضوح سیاست‌های ناشی از این مکاتب را لنگرگاهی برای جهان بینی بورژوازی و حفظ وضع موجود به شمار می‌آورد. این مباحث را می‌توان در چند کتاب به قلم او در فهرست زیر دید:

Marxism and Migration (co-edited with Genevie Ritchie and Sara Carpenter, Palgrave, 2022).

Revolutionary Learning: Marxism, Feminism and Knowledge (co-authored with Sara Carpenter, Pluto, 2017).

Educating from Marx: Race, Gender and Learning (co-edited with Sara Carpenter, Palgrave, 2012).

Of Property and Propriety: The Role of Gender and Class in Imperialism and Nationalism (c-edited with Himani Bannerji and Judith Whitehead, University of Toronto Press, 2001).



اسطوره پرومته

قدردانی

این مجموعه حاصل گفت‌وگوهایی بسیار میان نویسندگان این کتاب است، که گه‌گاه دونفره و اغلب به صورت جمعی، طی ماه‌ها، سال‌ها و دهه‌ها انجام شده است. من از آنها برای اغنای فهم فمینیستی‌ام از مارکسیسم و کانونی کردن مارکسیستی مسئله طبقه در فمینیسم سپاسگزارم. همچنین مراتب تشکر را از دانشجویان دکترایم ابراز می‌کنم که مرا تشویق کردند گروه‌های مطالعاتی «رادیکال» یا «مارکسیستی» را سازمان دهیم، گروه‌هایی که در آنها درباره مفاهیم/کلیدواژه‌هایی که در این کتاب مطرح شده است می‌اندیشیدیم و تبادل نظر می‌کردیم. طی چند سال گذشته در اروپا گروه مطالعاتی مارکسیستی‌ای در ایام تابستان برگزار می‌کردیم که فضایی ارزشمند برای خوانش و بحث بوده است. من در این گروه آموختم که ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی را به مثابه علم، فلسفه، روش و از همه مهم‌تر به مثابه شیوه‌ای برای فهم و تفسیر مارکس و فمینیسم بخوانم. از همه شرکت‌کنندگان به خاطر ساعت‌ها بحث و گفت‌وگو و عشق ملموسشان به انسانیت و انقلاب سپاسگزارم.

از استفان دابسون^۱ به خاطر ویراستاری عالی، سخاوت فکری و برخورد مشفقانه‌اش با کتاب‌ها و همچنین برای اینکه همیشه کتابی دیگر برای مطالعه پیش رویم می‌گذارد کمال تشکر را دارم. آماده شدن نسخه اولیه مرهون تلاش مجدانه یکی از دانشجویان دکترایم بود؛ صمیمانه قدردان او هستم. افزون بر این بسیار وام‌دار کمک‌های فیلیپ

1. Stephan Dobson

تاچر^۱ در فصل‌های نوشته فریگا هاوگ^۲ و همچنین مشارکت خلاقانه او در وب‌سایت «مارکسیسم و فمینیسم: پژوهش، آموزش و پراکسیس»^۳ هستم. تشکر ویژه‌ام را از کارن روف کرامر^۴ ابراز می‌دارم که شعر آغازین فصل سوم فریگا هاوگ را برای این کتاب ترجمه کرد. از کیم واکر^۵، ویراستار مشتاق و حمایت‌گر انتشارات زد بوکز^۶، هم کمال امتنان را دارم. نظرات سازنده ارزیاب‌های ناشناس کتاب درباره طرح اولیه قطعاً به پیشرفت محتوای این کتاب یاری رساند و از این بابت از آنها ممنونم. همچنین مراتب سپاسم را از انتشارات پالگریو مک‌میلان^۷ برای اجازه انتشار دوباره فصل نوشته هیمانی بنرجی^۸، «پی‌ریزی بنایی بر اساس نظریه مارکس: تأملاتی در باب “نژاد”، جنسیت و طبقه»، ابراز می‌دارم. مدیون ترزا ال. ایبرت^۹ هستم که نظریه‌پردازی درباره فمینیسم ماتریالیستی را پیش می‌برد و همچنین انتشارات پارادایم^{۱۰} که به من اجازه بازنشر فصل نوشته او یعنی «جنسیت پس از طبقه» را به عنوان مؤخره‌ای برای این کتاب داد. همچنین از فریگا هاوگ بسیار سپاسگزارم که با گشاده‌رویی اجازه انتشار دو فصل مهم خود یعنی «روابط جنسیتی» و «مارکس در فمینیسم» را به من داد. مرهون حمایت‌ها و کمک‌های بسیاری هستم که در فرآیند آماده‌سازی این مجموعه دریافت کردم، اما قطعاً اگر خطایی وجود دارد، یکسره از من است.

ترجمه این کتاب با همت گروهی مترجم توانا انجام شده است؛ قدردان تلاش همگی

هستم.

اسطوره پرومته

1. Philip Taucher
2. Frigga Haug
3. 'Marxism and feminism: research, teaching, and praxis' (www.oise.utoronto.ca/marxfem/index.html)
4. Karen Ruoff Kramer
5. Kim Walker
6. Zed Books
7. Palgrave Macmillan
8. Himani Bannerji
9. Teresa L. Ebert
10. Paradigm Publishers

۱. مقدمه: مارکسیسم و فمینیسم

شهرزاد مجاب

ترجمه طلیعه حسینی

تاریخ‌ها، نظریه‌ها و امکان‌ها

این کتاب در سال ۲۰۱۴ منتشر شد، یعنی صدمین سالگرد «جنگ جهانی اول» که در آن دولت‌های سرمایه‌داری ویرانی گزافی را به جان و مال مردم در هر گوشه جهان تحمیل کردند. طی عمر یک نسل همان جنگ جهانی در مقیاسی مخرب‌تر تکرار شد و تا همین امروز نیز از اوکراین گرفته تا خاورمیانه و آفریقا و نسل‌کشی در فلسطین ادامه یافته است و دیگر نقاط جهان را نیز تهدید می‌کند. در حالی که دولت‌ها، رسانه‌ها، دانشگاه‌ها و بسیاری از سازمان‌های غیردولتی دستی در بزرگداشت جنگ جهانی اول دارند، بعید است کسی به خاطر بیاورد که مری وایت اُوینگتون^۱ (۱۸۶۵-۱۹۵۱) سوسیالیست و فمینیست چهار ماه پیش از شروع کشتار جمعی چه گفته بود:

سوسیالیسم و فمینیسم دو جنبش بزرگ در جهان امروزند. یکی در صدد الغای فقر است و دیگری در پی نابودی بردگی زنان. هر دو جنبش‌هایی جهانی‌اند. مهم نیست که ملت چقدر عقب مانده باشد، [باز هم] فردی انقلابی را خواهید یافت که درباره عدم ضرورت فقر موعظه می‌کند و سازمانی بزرگ را که می‌کوشد سرمایه خصوصی را نابود کند و جامعه‌ای مبتنی بر تعاون^۲ بسازد. و در سرتاسر

1. Mary White Ovington

2. co-operative commonwealth

تمدن غرب و حتی در قلب مشرق‌زمین نیز زنانی انقلابی را می‌یابید که برای خواهران دربندشان از تلاش زنانی دیگر می‌گویند، تلاش برای دستیابی به آزادی و برای کسب حق زندگی، نه به تبعیت از مردان بلکه مطابق درک خودشان از خوشبختی و حق. ایده‌ها دورتادور این کرهٔ خاکی به سرعت به پرواز درمی‌آیند و ما می‌آموزیم که نه در راستای خانواده یا ملت یا نژاد، بلکه در امتداد منافع مشترک و رنج مشترک بیندیشیم.^۱

اُوینگتون تأکید کرد که «نسبت فمینیسم با سوسیالیسم برای بسیاری از زنان سوسیالیست اهمیت ویژه‌ای دارد...»، و حق با او بود. سه سال پیش از سخنان او زنان سوسیالیست هشتم مارس را روز بین‌المللی زنان کارگر (IWW) نامیده بودند و سه سال بعد از سخنان او اولین دولت سوسیالیستی تأسیس شد که زنان نقش فعالی در آن داشتند. در جبههٔ نظری، فردریش انگلس^۳ بیست سال پیش از اُوینگتون کتاب منشأ خانواده، مالکیت خصوصی و دولت^۴ (۱۸۸۴) را منتشر کرده بود و سال‌ها پیش از این نقطهٔ عطف مهم نیز آگوست بیل^۵ زن و سوسیالیسم^۶ (۱۸۷۹) را نوشته بود. قصد این نیست که تاریخ روابط میان فمینیسم و سوسیالیسم یا مارکسیسم را بنویسم. بر همگان آشکار است که این رابطه هم متعارض و هم سازنده بوده است و این دو تا به امروز نیز مشخصاً جدا از هم هستند. فلوید دل^۷، ضمن دفاع از اُوینگتون که از سوی فردی ضد فمینیست آماج انتقاد قرار گرفته بود، نوشت: «اگر فمینیسم و سوسیالیسم هیچ‌گونه رابطهٔ ضروری با هم ندارند، چه بسا به صلاح است رابطه‌ای میان این دو ابداع کنیم».^۸

سوسیالیسم و فمینیسم پس از اُوینگتون به شدت تغییر کرده‌اند، اما ایده‌های او

1. Ovington 1914: 143

2. International Working Women's Day

3. Friedrich Engels

4. The Origin of Family, Private Property and the State

۵. August Bebel: نویسنده و سیاستمدار آلمانی (۱۸۴۰-۱۹۱۳). م

6. Woman and Socialism

7. Floyd Dell

8. Dell 1914: 353

همان طور که بودند، ساده و چشمگیر، در دستور کار بسیاری از کسانی ست که مشتاق پایان دادن به «فقر» و «بردگی» اند. انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه برای بسیاری تحقق این رؤیا بود. این انقلاب مارکسیسم را به گرایش غالب در نظریه و عمل سوسیالیسم تبدیل کرد و جهان را به دو اردوگاه سوسیالیستی و سرمایه داری تقسیم کرد. با این حال و برخلاف خیزهای عظیم به سوی رهایی زنان، هنگامی که سرمایه داری ابتدا در اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۵۶) و در طی دو دهه در چین (۱۹۷۶) احیا شد، تجربیات سوسیالیستی قرن پیشین نیز به پایان رسیدند. [۱] بورژوازی فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی در اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۹۰ را با عنوان «پایان تاریخ» در بوق و کرنا کرد، پایانی که در آن [به زعم او] سوسیالیسم (که تقریباً همیشه در رسانه ها و گفت وگوهای عامه با «کمونیسم» خلط می شود) دفن شد و سرمایه داری پیروزمندانه سر برآورد. طی قرن گذشته سوسیالیسم با هر موفقیتش بسیاری را جذب آرمان آزادی کرده و با هر عقب نشینی اش سبب روی گردانی خیل مشتاقان شده است. [۲] پس از سقوط اتحاد جماهیر شوروی، که در دهه های پایانی حیات خود از سوی بسیاری از مارکسیست ها به عنوان کشور «سرمایه دار دولتی» یا «سوسیال امپریالیست» آماج انتقاد واقع می شد، بسیاری از جمله فمینیست ها نظریه و عمل سوسیالیسم و همراه آن مارکسیسم را تحت موج جدیدی از تفتیش و طرد قرار دادند. [۳] امروزه بسیاری از هواداران سرمایه داری در صدد توجیه شیوه ای برآمده اند که این نظام اجتماعی-اقتصادی از طریق آن ثروت تولید می کند، همان طور که فقر، گرسنگی و تخریب محیط زیست را به بار می آورد.

خط سیر فمینیسم این قدر پُرفراز و نشیب نبوده، اما چندان بی شباهت هم نیست. برخلاف مارکسیسم که به قدرت دولتی دست یافت و ساخت سوسیالیسم را برای چند دهه در برخی کشورها هدایت کرد، فمینیسم نقش آشکاری در اصلاح پدر/مردسالاری از طریق جنبش های برابری خواهانه حقوق زنان در حوزه دولت داشت. گرچه مارکسیسم در حواشی دانشگاه های جوامع سرمایه داری هم با تردید تحمل می شد، فمینیسم

از اوایل دهه ۱۹۷۰ از حریم خصوصی نظریه‌پردازان منفرد و تبلیغات سیاست‌های خیابانی گرفته تا دوره‌های اعطای مدارک تحصیلی در حال گسترش است و به حوزه‌ای از دانش تبدیل شده است که، به‌رغم مقاومت‌هایی در برابرش، معتبر و بین‌المللی است. پژوهش فمینیستی ماهیت پدر/ مردسالارانه دانش قبلی را به‌طور جدی به چالش کشیده است. درست برعکس مارکسیسم، امروزه فمینیسم صاحب صدها برنامه مطالعاتی زنان و جنسیت و صدها مجله دانشگاهی است و صنعت نشری قوی در اختیار دارد که آن را قادر به تربیت نسل‌های جدیدی از پژوهشگران و روشنفکران فمینیست کرده است. بااین حال اگر مارکسیسم با دولت «سوسیالیستی» که انگار «زوال تدریجی» خودش را تدارک می‌دید از مسیر اصلی‌اش خارج شد، فمینیسم نیز، به گفته برخی فمینیست‌ها، به مصادره دانشگاه درآمد.^۱ گرچه امروزه شاهد ازدیاد برنامه‌های مطالعات جنسیت و زنان در آموزش عالی کشورهای غربی هستیم، اما در فرهنگ عامه و رسانه‌های جمعی ضدفمینیسمی هژمون است که در آن حتی برخی فمینیست‌های خودخوانده فمینیسم را با عناوینی چون «افراطی» و «نمایشگر» «تعصبی ضد مردانه» مردود می‌شمارند.^۲

علاقه به ادغام مواضع نظری مارکسیسم و فمینیسم را، که عطش آن از شروع قرن گذشته فروکش نکرده، آوازه این دو به‌منزله دو پروژه بزرگ رهایی‌بخش دامن زده است. [۴] بااین حال این قرابت سیاسی را تعهدات نظری واگرا، که خود سیاسی و ایدئولوژیک هستند، محدود می‌سازد. از حیث نظری، مارکسیسم و فمینیسم هرگز این قدر از یکدیگر دور نبوده‌اند. ایده جامعه‌ای بدون ستم جنسیتی و استثمار طبقاتی به پیش از فمینیسم و مارکسیسم بازمی‌گردد. درواقع تعارض‌ها بر سر جنسیت و طبقه سرتاسر تار و پود تاریخ بشر را به هم گره زده است. در گستره تاریخ طولانی هوموساپینس^۳ (تاریخی چند صد هزارساله) تعارض‌های جنسیتی و طبقاتی (همچنین مالکیت خصوصی،

1. Eisenstein 2009

2. Hammer 2002

۳. Homo sapiens: نام علمی لاتین انسان به معنی «انسان خردمند». م

خانواده، تجارت، جنگ، ارتش‌ها، دولت‌ها، ملت و قوانین) ساختارهایی اجتماعی‌اند که خاستگاهشان متأخر است. این نزدیکی زمانی پرسشی ساده اما حیاتی را پیش می‌کشد: چرا برخلاف مقاومت گسترده و پیشرفت‌های نظری، مناسبات طبقاتی و مناسبات جنسیتی پدر/مردسالارانه بر جای می‌مانند و حتی رونق هم می‌گیرند؟

فمینیسم هم محصول و هم یکی از تولیدکنندگان عصر روشنگری و انقلاب‌های دموکراتیک بورژوازی آن است، حال آنکه مارکسیسم در زمینه به‌دست آوردن قدرت از سوی بورژوازی و ظهور طبقه کارگر پدید آمد. دو موضع طبقاتی این دو را از یکدیگر جدا می‌کند، یکی در دل چارچوب‌های حقوقی و سیاسی نظام سرمایه‌داری در پی رهایی است و دیگری همین هدف را از طریق نفی مناسبات بورژوازی پی می‌گیرد. لنین در جمع‌بندی تجربه دو سال اول انقلاب سوسیالیستی می‌گوید «یکی از ویژگی‌های متمایز اصلی سرمایه‌داری» این است که «برابری صوری را با نابرابری اقتصادی، و متعاقباً اجتماعی، تلفیق می‌کند».^۱ حتی برابری صوری هم، تا آنجا که در جوامع سرمایه‌داری حاصل شده است، بدون مقاومت به دست نیامده است. یک قرن زمان برد تا مبارزه سازمان‌یافته زنان دولت را متقاعد کند که به آنها حق رأی بدهد. اگرچه کشورهای سوسیالیستی بی‌درنگ برابری حقوقی گسترده‌ای را به زنان اعطا کردند و قدم‌هایی در راستای برابری اقتصادی و اجتماعی آنها برداشتند، سازش و عقب‌نشینی بر تغییر مناسبات جنسیتی [در این کشورها] اثر گذاشت و پدر/مردسالاری از طریق احیای سرمایه‌داری بر جای ماند.

نظریه مارکسیستی سرنخ‌هایی را برای درک ظرایف موجود در برچیدن طبقه و پدر/مردسالاری ارائه کرده است. جامعه یک کل است و طبقه، جنسیت، نژاد، مذهب و سایر پدیده‌های اجتماعی، نه مستقل از یکدیگر بلکه در روابطی از تعین و تضاد به حیات خود ادامه می‌دهند، در قامت یک سیستم، یک صورت‌بندی اجتماعی یا یک شیوه تولید. موضوعی به همین اندازه مهم این است که این سیستم و مؤلفه‌هایش تنها از

1. Lenin 1982: 84

خلال بازتولید خودشان باقی می‌مانند. برای مثال مارکس در مطالعه‌اش دربارهٔ تولید سرمایه‌دارانه می‌گوید: «هر فرایند اجتماعی تولید را اگر به مثابهٔ یک کل به هم پیوسته، به مثابهٔ امری که با نوشدگی بی‌وقفه‌ای در جریان است، ببینیم...، هم‌زمان فرایند بازتولید نیز هست.»^۱ از این منظر پدر/ مردسالاری را می‌توانیم چونان کلیتی به هم پیوسته بنگریم، فرایندی اجتماعی با هدف تولید و بازتولید سلسه مراتب جنسیتی که مشخصهٔ آن سلطهٔ مردانه است. قدرت مردانه، بسیار شبیه حکومت طبقاتی، هم با اعمال زور و هم بر مبنای رضایت اعمال می‌شود؛ رضایت از طریق خانواده، مذهب، ایدئولوژی، فرهنگ، زبان، ادبیات، هنر، فولکلور، آموزش و سایر نهادهای فرهنگی ایجاد می‌شود، حال آنکه خشونت فیزیکی از سوی مردان، پلیس، ارتش‌ها، قانون و دادگاه‌ها اعمال می‌شود. هیچ تفکیک واضحی میان این دو نیست. برای نمونه خانواده در عین آنکه توافق می‌آفریند، مرتکب خشونت می‌شود. منطق دیالکتیک نشان می‌دهد که چنین نظامی مملو از تضادها خواهد بود، به نحوی که دو جنسیت در روابطی از تعارض و وابستگی به سر خواهند برد. از میان سایر صورت‌بندی‌های اجتماعی طبقه، نژاد و مذهب نیز تنها در صورتی دوام می‌آورند که خود را بازتولید کنند. از قضا نمی‌توانیم این پویایی‌های تولید و بازتولید را که ضروری هر سیستمی هستند به قدر کفایت با این ایده توجیه کنیم که طبقه، جنسیت، نژاد یا سکسوالیته با یکدیگر «تقاطع»^۲ دارند.^۳

تجربهٔ سوسیالیسم در قرن پیشین پیچیدگی‌های نفی پویایی تولید و بازتولید در نظام سرمایه‌داری و جایگزینی آنها با نظامی کمونیستی را آشکار کرد. از منظر مارکس، سوسیالیسم دورهٔ گذاری طولانی میان سرمایه‌داری و کمونیسم بود که در آن طبقات و مناسبات سرمایه‌دارانه در تضاد با مناسبات کمونیستی که باید آگاهانه ایجاد شوند همچنان باقی می‌ماند. این دوره مستلزم برچیدن یک نظام اجتماعی از رهگذر ساختن نظامی متضاد با آن است. این گذار از نظر مارکس چیزی کمتر از آنچه او الغای تمایزات

1. Marx 1983: 531

2. intersect

3. Aguilar 2012; Bannerji 2001

طبقاتی می‌نامید نبود، یعنی «الغای تمام مناسبات تولیدی که این تمایزات طبقاتی بر آنها استوارند»، «الغای تمام مناسبات اجتماعی که منطبق با این مناسبات تولیدند» و «انقلابی کردن تمام ایده‌هایی که از این مناسبات اجتماعی حاصل می‌شوند».^۱ چنین مداخله‌ای در واقعیت اجتماعی نیازمند تحولی مهم در عرصه نظری است. از منظر سیاسی، چنین وقفه‌هایی در پویایی‌های تولید و بازتولید از جانب کسانی که سهمی در بقای سرمایه‌داری دارند هم در سطح ملی و هم بین‌المللی عداوت برمی‌انگیزند. اگر این تضاد آشکارا سیاسی‌ست و با مناسبات قدرت سروکار دارد، [پس] در قلمروهای فلسفه و ایدئولوژی نیز همین قدر اهمیت دارد. این نزاع همان چیزی است که در متون مارکسیستی «پرسش بنیادین فلسفه» نامیده می‌شود، یعنی دیالکتیک ماده و آگاهی، و همچنین سایر مناسبات دیالکتیکی، مانند مناسبات میان ضرورت و آزادی، جوهر و پدیده و امر جهان‌شمول و امر خاص. [۵] از نظر ایدئولوژیکی پرسش درباره بدیل‌های سرمایه‌داری به مواضع طبقاتی گره می‌خورد.

نظریه فمینیستی با تمام تنوع امروزش کاملاً متعهد به نفی سرمایه‌داری نیست و برخی از نظریه‌پردازان روابط جنسیتی را نظامی پدر/مردسالارانه نمی‌دانند و برخی دیگر نیز ایده‌رهایی یا آزادی زنان به مثابه «کلان‌روایت»^۲ را مردود می‌شمارند. حتی تقلیل‌گرایانه‌تر، قطع ارتباط مناسبات جنسیتی و سرمایه‌داری از سوی فمینیسم و تقلیل جنسیت به مسائل فرهنگی است. این نوعی از فمینیسم است که آرامش خاطرش را در دست‌شستن از چارچوب مفهومی جنبش‌های زنان در قرن بیستم می‌یابد، مفاهیمی از جمله سرکوب، استثمار، تبعیت، انقیاد، همبستگی و بین‌الملل‌گرایی^۳، آن هم در زمانه‌ای که بنیادگرایی‌های دینی و سرمایه‌دارانه درگیر «جنگی» جهانی «علیه زنان» هستند. با اینکه فمینیسم از همان زمان پیچ‌وتاب‌های نظری دهه ۱۹۸۰ به قطع سهم بسزایی در فهم ما از مناسبات جنسیتی داشته است، زدودن پیوند میان

1. Marx 1969.

2. grand narrative

3. internationalism

سرمایه‌داری و پدر/مردسالاری اقدامی سیاسی‌ست که تیشه به ریشه دستاوردهای نظری حاصل شده در فهم ما از مناسبات جنسیتی می‌زند. این منش سیاسی پیوند فمینیسم با لیبرالیسم و در بهترین حالت با نظریه دموکراتیک و پیوندهای اینها را با اقتصاد بازار سرمایه‌دارانه محکم می‌کند.

به‌خوبی می‌دانیم که گرایش جبرگرایانه اقتصادی در مارکسیسم، و آشکارتر در جنبش‌های کمونسیتی، مناسبات جنسیتی را به مناسبات طبقاتی تقلیل داده است. این خوانش از مارکسیسم، که معمولاً خود در روش ضد دیالکتیکی‌ست، مبتنی بر خلط طبقه با جنسیت و تقلیل امر سیاسی به امر اقتصادی‌ست. این خوانش از فهم این موضوع بازمی‌ماند که طبقه جنسیت نیست و جنسیت نیز طبقه نیست، اما نزاع بر سر مناسبات جنسیتی، یا به تعبیری دیگر پدر/مردسالاری، نزاعی سیاسی میان طبقات و در درون آنهاست. بنابراین یافتن مواضع طبقاتی مختلف که بر سر چگونگی و میزان تغییر نظام پدر/مردسالار توافق ندارند چندان دشوار نیست. با این حال موضع تقلیل‌گرایی طبقاتی نیز از اساس محصول ناآشنایی مارکسیست‌ها با فمینیسم نیست بلکه مربوط به فهم غیر دیالکتیکی آنها از مارکسیسم است. بنابراین، با اینکه دانش گسترده‌ای که فمینیسم تولید کرده است مارکسیسم و جنبش کمونیستی را ملزم به تجدید نظر می‌کند، بدون رویکردی دیالکتیکی به خود مارکسیسم بعید است سنتزی نو اتفاق بیفتد.

خصلت سیاسی نزاع بر سر دو تقسیم‌بندی تاریخی عمده، یعنی جنسیت و طبقه، در تداوم ضد فمینیسم و ضد کمونیسم و فراگیری این دو نیز مشهود است. این مسئله همچنین در تعارض‌های بی‌پایان درون هریک از این دو دیدگاه نظری یعنی مارکسیسم و فمینیسم، و میان آن دو حک شده است. مسئله فرقه‌گرایی مطرح نیست، منش سیاسی نظریه‌پردازی نوعی شکاف، گسست، انکسار، پیش‌روی و عقب‌نشینی‌ست و نه حرکتی خطی رو به جلو؛ اگر دیالکتیکی بحث کنیم، تنها به این دلیل که یک همیشه به دو تقسیم می‌شود. من در تنوع یا غنای دانش فمینیستی امروز بذر محافظه‌کاری می‌بینم. در دهه‌هایی که در پی تولید دانش فمینیستی سپری کردم، متوجه شده‌ام که

چطور در نظریه پردازی دربارهٔ مناسبات پدر/مردسالارانه، عنصر اصلی آگاهی از «واقعیت مادی» یا ماده عقب می ماند و گاه در تضاد با آن قرار می گیرد. برای مثال، من فرهنگی کردن مناسبات جنسیتی از سوی فمینیسم و دست کشیدن آن از پروژه های رهایی بخش را در تضاد با تهاجم سرمایه داری به زنان و سکسوالیته در سرتاسر جهان می دانم.

من به پیروی از مارکس دریافته ام که ما تاریخ خود را می سازیم، اما نه تحت شرایطی که خودمان انتخاب کرده ایم؛ ما محدود به شرایطی هستیم که از پیش موجود است و از گذشته به ما رسیده است.^۱ این دیالکتیک طنین انداز دیالکتیکی دیگر است: طبق نظر هگل، «آزادی» بازشناسی «ضرورت» است. اما ضرورت، یعنی شرایط گذشته و حال، را نمی توانیم تنها از طریق بازشناسی یا تفسیر تغییر دهیم. نظریه فمینیستی معاصر درگیر تفسیر است، اما همان طور که مارکس در زمینه ای دیگر بیان کرد چالش بر سر تغییر واقعیت نیز هست. به بیان دیگر دگرگونی زمانی رخ می دهد که ماده به آگاهی و آگاهی به ماده بدل شود. آگاهی فمینیستی پیامد قیام زنان به مثابه نیروی اجتماعی و سیاسی جدید و عزم آنها برای تغییر واقعیت مادی مناسبات جنسیتی ظالمانه و ناعادلانه است. از دل تجربه جنبش های جهانی زنان، این آگاهی با مبارزه بر سر «حقوق» مناسبات جنسیتی را تغییر داد، اما از برچیدن سلسه مراتب مناسبات جنسیتی بازماند.

در همین بستر نظری و تاریخی بود که من به این نتیجه رسیدم که نظم امروزه سرمایه دارانه و پدر/مردسالارانه نه تنها مانعی برای رهایی زنان بلکه مانعی برای رهایی انسان است. من نه در نظریه مارکسیستی امروزی و نه در نظریه فمینیستی امروزی امید چندانی نمی یابم برای ساختن تاریخ از طریق آنچه اُوینگتون الغای فقر و نابودی بردگی در میان زنان می نامید. در پی تداوم بحران اقتصادی سرمایه داری علاقه فزاینده ای به مارکسیسم دیده می شود؛ با این حال مارکسیسم نیازمند نوعی بازنگری اساسی است، تجدیدنظری جدی که تا حدی مستلزم فهمی دیالکتیکی ست از آنچه انگلس اولین

1. Marx 1979: 103

شکاف بزرگ در تاریخ می دانست، یعنی شکاف جامعه بشری به دو جنسیت که نظامی سلسله مراتبی و پدر/ مردسالار را رقم می زند.

فائق آمدن بر خط فاصله در عبارت فمینیسم-مارکسیستی

ادعای نظری ذکر شده در بالا تلویحاً حاکی از آن است که یک قرن مبارزه برای پیوند دادن دو پروژه رهایی بخش اصلی، یعنی مارکسیسم و فمینیسم، چیزی بیش از اشتغال به علایق نظری را در بر می گرفت. و شاهی است بر مسلکی که در آن مقاومت در برابر پدر/ مردسالاری جهان شمول است. این مبارزه ریشه در شرایط مادی و نظری پدید آمده از قرن نوزدهم تا کنون و همچنین مقاومتی جهان شمول در برابر حاکمیت طبقاتی و جنسیتی دارد و جهان شمول بودن و خاص بودن ستم (از منظر جنسیت، نژاد، سکسوالیته، ملیت و...)، خصلت سیاسی و ایدئولوژیکی اش و همچنین بین المللی شدن دانش فمینیستی و نیز مبارزه جنسیتی برای رهایی را آشکار می کند. افزون بر این، از تقلیل های بومی گرایانه، ملی گرایانه و مذهبی از مناسبات اجتماعی جنسیت و سکسوالیته گرفته تا مسائل هویتی را زیر سؤال می برد. نظریه و سیاست [کنونی] محصولات یک تقسیم کار بین المللی هستند که سرمایه داری، پدر/ مردسالاری و نژادپرستی بر آن حاکم است.

من تا اینجا به دو گرایش متضاد اشاره کرده ام - گرایشی که نظری است و از سنتز فمینیسم و مارکسیسم تأثیر می پذیرد، و دیگری که سیاسی است، یعنی وخامت ستم جنسیتی و استثمار طبقاتی که ادغام این دو را می طلبد. از دهه ۱۹۶۰، مارکسیسم و فمینیسم در کنار هم همزیستی داشته اند و بحث و تعامل کرده اند و قلمروهای خود را حفظ کرده اند. در واقع این دو جهان بینی، با خط فاصله یا بدون آن، از پایان قرن نوزدهم یکدیگر را شکل داده اند بی آنکه پیشرفت نظری چشمگیری بیافرینند. نگاهی اجمالی به این تاریخ نشان می دهد که انعطاف پذیری برای نوسازی و ادغام بیشتر در مارکسیسم وجود دارد تا فمینیسم. مارکسیسم از بدو پیدایش پیشرفت های بسیاری در علوم اجتماعی را با یکدیگر درآمیخته است، برای مثال تکلمه مارکس و انگلس بر

نظریهٔ تکامل داروین یا کارهای انسان‌شناختی هنری لوئیس مورگان^۱، یا استقبال لنین از مطالعهٔ جان هابسون^۲ در باب امپریالیسم که منجر به تغییری عمده در نظریهٔ مارکسیستی دربارهٔ سرمایه‌داری و استراتژی انقلاب سوسیالیستی شد. مائو نیز در واقع وقتی بر این نکته دست گذاشت که مارکسیسم، برای مثال، از رئالیسم در هنر یا نظریه در فیزیک «استقبال می‌کند، اما نمی‌تواند جایگزینشان شود»^۳، همین ارتباط سازندهٔ میان مارکسیسم و دانش و هنر غیرمارکسیستی را برجسته کرد.

می‌توانیم در همین راستا استدلال کنیم که مارکسیسم باید از مداخلات فمینیستی در فهم پدر/مردسالاری استقبال کند. فمینیسم‌ها با پویایی‌ها، پایگاه‌های اجتماعی، نظریه‌ها، روش‌شناسی‌ها، ایدئولوژی‌ها، شناخت‌شناسی‌ها و بصیرت‌های خاص خودشان همراهند. تأکید مارکسیسم بر ستم و استثمار برای برخی فمینیست‌ها جذاب است، حال آنکه مسلک‌های شناخت‌شناسانه و روش‌شناسانهٔ بسیاری از فمینیست‌ها در تضاد با دیالکتیکی است که مارکسیسم را از سایر نظریه‌های اجتماعی متمایز می‌کند. علاوه بر عدم تجانس نظری و شناخت‌شناسانه، سرکوب سیاسی مارکسیسم نیز تأثیر خود را بر این جبههٔ نظری بر جای گذاشته است. برای مثال در پی احیای سرمایه‌داری در چین و سقوط اتحاد جماهیر شوروی بسیاری از فمینیست-سوسیالیست‌ها یا مارکسیست‌های فمینیست از مارکسیسم روی گرداندند [۶] و آنها که هنوز به نقد سرمایه‌داری پایبند بودند بیشتر تمایل داشتند خود را «فمینیست‌های ماتریالیست» بنامند. ماتریالیسم در این زمینه معمولاً به معنای «اقتصاد سیاسی» در نظر گرفته می‌شود که در تقابل با «فرهنگ»، «زبان» یا «گفتمان» قرار می‌گیرد. با این حال این درک از ماده و ماتریالیسم مارکسیستی نیست، از این حیث که مارکسیسم ماده را به مثابهٔ «واقعیت بیرونی» می‌فهمد، یعنی همهٔ چیزهایی که در خارج از ذهن ما وجود دارند، و در نتیجه میان اتحاد/مبارزه و آگاهی رابطه‌ای دیالکتیکی را شکل می‌دهند. در این

1. Henry Lewis Morgan

2. John Hobson

3. Mao 1971: 281

فهم فلسفی، همه پدیده‌های فرهنگی، زبان شناختی و «معنوی» نیز مانند مناسبات اقتصادی بخشی از ماده یا واقعیت مادی و بیرونی هستند.

تمایل من به حذف خط فاصله در عبارت فمینیسم-مارکسیستی نباید به مثابه تمایلی به جدا کردن این دو تعبیر شود. بلکه برعکس، من کوشیده‌ام رابطه‌ای سازنده‌تر و پایدارتر میان این دو قلمرو اصلی دانش، این دو محل مبارزه و این دو افق‌های ترسیم کنم. اینسا آرماند^۱ (۱۸۷۴-۱۹۲۰)، فمینیست مارکسیست روسی، همان چیزی را بیان کرد که بسیاری از مارکسیست‌ها بارها و بارها با کلمات مختلف و در زمینه‌های مختلف بیان کرده‌اند: «اگر رهایی زنان بدون کمونیسم تصورناپذیر است، پس کمونیسم نیز بدون رهایی کامل زنان تصورپذیر نیست.»^۲ درباره سرشت بغرنج رهایی هیچ توهمی، حداقل در نظریه، وجود ندارد.

آرماند و اوینگتون در سطح نظری دریافتند که در چارچوب رژیم حقوق بورژوازی «بردگی» و «فقر» پایان نمی‌پذیرد. تأکید مکرر لنین پس از انقلاب ۱۹۱۷ نیز همین قدر مهم است، مبنی بر اینکه برابری کامل حقوقی زنان و مردان که بلافاصله از سوی دولت شوروی پذیرفته شد نمی‌توانست و در آینده نیز نمی‌تواند یک شبه برابری فراقانونی (اجتماعی و اقتصادی) را به ارمغان آورد، این هدفی است که تنها می‌تواند «در سایه استیلای کامل کمونیسم» حاصل شود.^۳ این منظر ریشه در نوعی درک ماتریالیستی تاریخی از گذشته و آینده و نیز از سرشت انقلاب سوسیالیستی دارد که با برابری جنسیت‌ها، طبقات، نژادها، سکسوالیته‌ها یا ملت‌ها نه به مثابه مسئله‌ای حقوقی بلکه چونان مسئله‌ای عمیق‌تر یعنی اجتماعی و اقتصادی مواجه می‌شود. لنین با تکیه بر مارکس تأکید کرد که سوسیالیسم یک دوره طولانی گذار بین سرمایه‌داری و کمونیسم است و لزوماً ویژگی‌ها و مشخصه‌های هر دو نظام را با هم ترکیب می‌کند. در این تعبیر سوسیالیسم جامعه‌ای طبقاتی است که در آن پرولتاریا طبقه حاکم است و

1. Inessa Armand

۲. به نقل از: Clements 1979: 155

3. Lenin 1982: 84-5

حامل بصیرتی‌ست برای الغای نهایی خود - و تمام طبقات - از طریق مبارزه طبقاتی طولانی‌مدت.^۱

در این نظریه‌پردازی‌ها، (باز)تولید در سرمایه‌داری به شدت پیچیده است و این شیوه تولید به آسانی خود را در معرض تحول به کمونیسم قرار نمی‌دهد. اما دقیقاً در نقطه مقابل این دیدگاه نظریه‌پردازی‌هایی متأخرتر درباره کمونیسم را می‌یابیم که معتقدند کمونیسم نظم جدیدی‌ست که کمابیش خودبه‌خود و بدون توسل به انقلاب و تحت فرمان پویایی‌های سرمایه‌داری، که به «امپراطوری» قلب شده است، و از طریق فرآورده‌های تولید و کار جدید هم‌اکنون نیز در حال ظهور است. [۷] تمام اینها حاکی از مبارزات خطیر نظری و سیاسی‌اند تحت شرایطی که نظم جهانی سرمایه‌دارانه معاصر بی‌وقفه تغییراتی را از سر می‌گذراند. امروزه، تفسیر گذشته و اکنون و ترسیم آینده باری‌ست بس سنگین هم بر دوش مارکسیست‌ها و هم فمینیست‌ها.

من این مقاله مقدماتی را با یادآوری جنگ امپریالیستی یک قرن پیش آغاز کردم، یعنی همان هنگامی که مرحله جدیدی از استعمار و تقسیم‌بندی مجدد آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین آغاز شد. قتل عام غزه از سوی دولت استعماری و صهیونیستی اسرائیل را در نظر آورید، دولتی که تازه در ۱۹۴۸ و از طریق تبعید اجباری و سلب مالکیت از مردم فلسطین به وجود آمد. فلسطینیان تولد دولت اسرائیل را به نام روز «نکبه» (روز فاجعه) می‌شناسند. من با اندیشیدن به دهشت زمانه‌مان، جهانی که درهم و آشوبناک است و مملو از بی‌عدالتی، خشونت، جنگ و بی‌قانونی‌ست، در همین هرج و مرج رگه‌هایی از نوعی نظم را درمی‌یابم. در هسته مرکزی این (بی)نظم (بی) منطق سرمایه‌داری / امپریالیسم نژادپرست و پدر / مردسالار است که بدن‌های زنان و سکسوالیته میدان مبارزه‌اش هستند. زنان در این (بی)نظم (بی) اجتماعی پهرج و مرج در مناسبات متضادی به سر می‌برند، شامل سوژه / ایژه - بودن، مالک / سلب‌کننده - بودن، یا ناجی / خائن - بودن به فرهنگ و مناسبات اجتماعی؛ این بی‌نظمی اجتماعی هم شرایط

1. Lenin 1971: 295

آزادی زنان و هم انقیاد آنها را می‌آفریند. مقاومت در برابر این نظم استعماری و در برابر دولت‌هایی که قدرت‌های امپریالیستی از دل بقایای امپراطوری‌های کهن بیرون کشیدند، بلافاصله و در همه جا در سه قاره آغاز شد و تا زمان ما نیز ادامه دارد.

چگونه این کتاب را بخوانیم

کاری که می‌خواهم در دوران سالمندی‌ام انجام دهم بدون وجود فرهنگ رو به رشد زنان یا بدون حمایت جنبش زنان ممکن نیست ... ما نیازمند شجاعتیم و برای یافتن شجاعت به یکدیگر اتکا می‌کنیم، اما باید در خاطرممان باشد زنانی هستند که در اطرافشان این نوع شبکه‌ها را ندارند، این نوع فرهنگ، این نوع منش سیاسی که ما داریم. و همین به خودی خود گامی عظیم رو به جلو و چیزی است که باید از آن محافظت کنیم، باید آن را پیش ببریم، باید از آن دفاع کنیم تا همه‌مان کاری را بکنیم که می‌خواهیم انجام دهیم و جهان از ما می‌خواهد که انجام دهیم.

آدرین ریچ^۱

این کتاب در چارچوب‌های فمینیسم و مارکسیسم به بررسی گزیده‌ای از مفاهیم اصلی در نظریه اجتماعی و علوم سیاسی می‌پردازد. به نویسندگان هیچ پیش‌طرحی برای نگارش فصولشان داده نشد، اگرچه من با کارشان آشنایی داشتم. برخی از نویسندگان به ارزیابی شکاف میان مارکسیسم و فمینیسم می‌پردازند، حال آنکه سایرین از رهگذر بررسی مفهومی که برای این کتاب برگزیده‌اند سودمندی سنتز [میان این دو] را نشان می‌دهند. نویسندگان پیشینه‌های متنوعی دارند و نوشته‌هایشان هم‌زمان بین‌المللی شدن پژوهش فمینیستی و مارکسیستی، و نیز تمایلی مبرم برای بهره‌گیری از یکی در دیگری را بازتاب می‌دهد. آنها از منظرهای مارکسیستی مختلفی می‌نویسند، از جمله دیدگاه‌های غیرغربی که اغلب در ادبیات مارکسیستی اروپا محور حذف می‌شوند یا مورد تمسخر قرار می‌گیرند. اکثر فصل‌ها به طور اختصاصی برای این کتاب نوشته

1. Adrienne Rich (quoted in Langdell 2004: 149)

شده‌اند، اما برخی از آنها مانند دو فصل نوشته‌هاوگ، «روابط جنسیتی» و «مارکس در فمینیسم»، فصل نوشته‌بنرجی، «پیریزی بنایی بر اساس نظریه‌مارکس: تأملاتی در باب “نژاد”، جنسیت و طبقه»، و مؤخره‌ایبرت به نام «جنسیت پس از طبقه» پیش از این منتشر شده بودند.

این کتاب برای پژوهشگران، دانشجویان و کنشگرانی است که درباره‌رابطه‌شکننده میان مارکسیسم و فمینیسم کنجکاوند، برای آنان که علاقه‌مند به مشارکت در پروژه‌ای برای «برشمردن» هستند، برشمردن آنچه در فمینیسم بورژوایی و نژادپرستانه است و آنچه در مارکسیسم پدر/مردسالارانه و نژادپرستانه است، برای آنان که درباره‌خط فاصله‌موجود در عبارت فمینیسم-مارکسیستی، درباره‌تحلیل فمینیستی از طبقه و درباره‌تحلیل نژاد و تفاوت در هر دو [جریان] کنجکاوند. همچنین برای کسانی است که می‌کوشند دانش ما از فمینیسم انقلابی و پراکسیسمان در این زمینه را ارتقا بخشند. هدف این کتاب یادآوری نظری است، یعنی مرورکردن سهم بسیاری از فمینیست‌های پیش از ما که آثارشان در شکل دادن به افکار ما بلامنازع است. بنابراین، همان‌طور که آدرین ریچ به‌شیوایی بیان می‌کند، این امر تنها در صورتی ممکن است که ما شهادت درگیرشدن با ایده‌های یکدیگر را داشته باشیم و آماده‌ (دوباره) فکرکردن و بازبینی در مارکسیسم و نظریه‌فمینیستی و (دوباره) ساختن آنها و احیای وعده‌انقلابی آنها باشیم. این کتاب همچنین عزیمتی نظری از استعاره‌های «ازدواج» یا «طلاق» است که در دهه ۱۹۸۰ پیرو انتشار مقاله‌مهم هایدی هارتمن^۱ با عنوان ازدواج ناکام مارکسیسم و فمینیسم^۲ بر سر زبان‌ها افتاد، عبارتی که بعدها عنوان فرعی کتاب ویرایش‌شده‌ لیدیا سارجنت^۳، زنان و انقلاب: ازدواج ناکام مارکسیسم و فمینیسم^۴ (۱۹۸۱)، نیز شد. هارتمن در این مقاله اظهار داشت که این دو رویکرد در تبیین مناسبات جنسیتی و

1. Heidi Hartmann

2. The Unhappy Marriage of Marxism and Feminism

3. Lydia Sargent

4. Women and Revolution: The Unhappy Marriage of Marxism and Feminism

طبقاتی با یکدیگر منافات دارند. هسته اصلی عزیمت این کتاب میلی ست برای رسیدن به یک پروژه فمینیستی انقلابی که ریشه محکمی در دانش و تجربه فمینیسم به مثابه نیرویی مخالف خوان دارد، دانشی فمینیستی که جهان شمولی پدر/ مردسالاری و سرمایه داری نژادپرستانه را درک می کند و [درعین حال] درون این جهان شمولی و همراه با آن خاص بودن های متعدّدش را می فهمد - شکلی از دانش فمینیستی که نه مرعوب اشکال فرهنگی شده است، نه سیاست را به فرهنگ تقلیل می دهد و نه از سیاست فرهنگ زدایی می کند.

همان طور که تا اینجا بحث کردم، پس از دهه ۱۹۸۰ نظریه فمینیستی در راستای پسا ساختارگرایی و پسا مدرنیسم توسعه یافت و مارکسیسم جریان اصلی همچنان هم محوریت پدر/ مردسالاری نژادپرستانه در نظام سرمایه داری و هم اهمیت زنان و مبارزه شان در تغییر نظام قدرت سرمایه داری نژادپرست را نادیده گرفت. بنابراین مارکسیسم و فمینیسم باب این بحث را باز می کند که سنتزی نو از تفکر مارکسیستی و فمینیستی نه تنها ممکن بلکه همچنین ضروری است تا مبارزه ای مؤثر در برابر تمام اشکال ستم و استثمار به وجود آید. خلاصه آنکه این کتاب دو هدف دارد، یکی ثبت دقیق مباحث شناخت شناسانه و روش شناسانه درباره ایده های فمینیستی با هدف تحول اجتماعی انقلابی، و دوم ارائه یک تحلیل مارکسیستی-فمینیستی نو از این ایده ها. در نهایت این کتاب قصد دارد تحلیلی از فمینیسم و مارکسیسم ارائه دهد که از طریق ماتریالیسم دیالکتیکی و تاریخی تماماً منسجم و یکپارچه باشد و بتواند به مثابه مبنایی هم برای پژوهش و هم برای کنشگری عمل کند.

کتاب به دو بخش اصلی تقسیم شده است. بخش اول، «طبقه و نژاد در مارکسیسم و فمینیسم»، شامل سه فصل است که به نظر من مبنایی است برای فهم رویکردهای نو و تاریخی شده مارکسیستی-فمینیستی ای که در این کتاب ارائه شده اند. دو فصل را فریگا هاوگ، پژوهشگر مارکسیست-فمینیست آلمانی، نوشته است که تا پیش از انتشار این کتاب به طور گسترده به زبان انگلیسی در دسترس نبوده است. فصل سوم

این بخش را هیمانی بمرجی، فمینیست ضد نژادپرست و پژوهشگر مارکسیست، نوشته است. او در این فصل مشخصاً بر سر درکی یکپارچه از جنسیت، طبقه و نژاد مجادله می‌کند و نوعی شرح ماتریالیستی دیالکتیکی از هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی مارکسیستی-فمینیستی ارائه می‌دهد.

دومین بخش اصلی کتاب، «کلیدواژه‌های مارکسیستی-فمینیستی»، حاصل مشارکت سیزده پژوهشگر است و این کلیدواژه‌ها به ترتیب حروف الفبا (انگلیسی) تنظیم شده‌اند. هر نویسنده فصلی کوتاه درباره مفهوم انتخابی‌اش نوشته است. این فصل‌ها حاصل تعدادی نشست‌های کارگاه‌های مشارکتی و سمپوزیوم کنفرانس‌ها هستند که با هدف نظریه‌پردازی حول مسائلی که برای تحول اجتماعی انقلابی ضروری‌اند برگزار شده‌اند. هدف ما در انتخاب «کلیدواژه‌ها» پوشش فهرستی جامع از مفاهیم نبود بلکه این کلیدواژه‌ها نمونه کوچکی از مباحث مفهومی -و حل‌نشده- اصلی در دل مارکسیسم و فمینیسم هستند. همچنین اذعان می‌کنیم که مفاهیم انتخابی جدا از هم نیستند بلکه به یکدیگر متصلند و در یک حلقه و در گفت‌وگو با یکدیگر به بهترین شکل فهمیده می‌شوند. خلاصه این کتاب با تکیه بر بحث‌های نظری پیشین و درعین حال فراروی از آنها پرونده‌ای روشن و دقیق برای هم‌افزایی تفکر مارکسیستی و فمینیستی ارائه می‌دهد. همان‌طور که در بالا مطرح شد، کتاب حاضر به جای خاتمه‌دادن به مباحث یا پوشش کامل آنها قصد دارد باب بحث را باز کند. این کتاب چارچوب مارکسیستی-فمینیستی نوشته‌ای را برای مجموعه‌ای از مفاهیم کلیدی که برای کار فمینیسم انقلابی ضروری‌اند به کار می‌گیرد و برای مخاطبان گسترده و روزافزون جهانی، از جمله پژوهشگران و کنشگرانی که اکنون درگیر چنین ایده‌هایی هستند، جذاب است. ترزا ال. ایبرت در مؤخره کتاب، «جنسیت پس از طبقه»، ماتریالیسم دیالکتیک را برای نظریه‌پردازی درباره ستم بر زنان و استثمار آنها به کار می‌گیرد و گرایش‌های کنونی در فمینیسم را به نقد می‌کشد.

حین خواندن این کتاب به خاطر داشته باشید که هدف هر فصل لزوماً ارائه‌ی مروری

بر متون گسترده حول هر موضوع نیست، و همچنین قرار نیست تمام بدنه متون مارکسیستی و فمینیستی را نیز پوشش دهد. هر فصل [صرفاً] نقطه ورودی مختصر را پی می‌ریزد، نقطه ورود به مهم‌ترین مسائلی که حول کلیدواژه مفروض چه درون مارکسیسم و فمینیسم و چه میان این دو به بحث گذاشته شده است. نویسندگان توضیح داده‌اند که چرا برخی موضوعات این قدر در مارکسیسم و فمینیسم برجسته شده‌اند. آنها تشریح کرده‌اند که نظریه مارکسیستی چطور به آن کلیدواژه و مشکلات/ خلاهای مطرح شده پیرامون مناسبات سرمایه‌داری با جنسیت، طبقه، نژاد و سکسوالیته پرداخته است. باید به این نکته توجه کنیم که ظرایف نظری در هر فصل را می‌توانیم همچون گفت‌وگوهایی ادامه‌دار درون مارکسیسم و فمینیسم تلقی کنیم.

من خواننده را تشویق می‌کنم با استفاده از پرسش‌های پیش رو، به مثابه راهنمایی برای خواندن، فعالانه با کتاب درگیر شود: چگونه می‌توانیم با تحلیلی جامع از نژادپرستی، استعمارگری و امپریالیسم درباره پدر/ مردسالاری سرمایه‌دارانه از نو نظریه‌پردازی کنیم؟ چگونه نوعی مفهوم‌پردازی مارکسیستی-فمینیستی ما را قادر می‌سازد تا درک فمینیستی انقلابی از هرج و مرج سرمایه‌داری و نیروهای تغییر ایجاد کنیم؟ پروژه مارکسیستی-فمینیستی چه چیز را آشکار می‌سازد که در غیابش رؤیت‌پذیر نیست؟ به بیان دیگر از رهگذر تلاش جمعی ما در نظریه‌پردازی درباره مارکسیسم و فمینیسم کدام مناسبات نامرئی، به طور کامل و نه فقط جزئی، برملا خواهند شد؟ من شما را تشویق می‌کنم که به روش تحلیل و استدلال ماتریالیستی دیالکتیکی و تاریخی که در این کتاب به کار رفته است نگاهی بیندازید. این روش در یادگیری موضوعات پیشنهادی این مقالات نقشی کلیدی دارد. کلام آخر، همگام با جهت‌گیری فلسفی و روش‌شناختی این اثر مفید خواهد بود که درباره این موضوعات به بحث بپردازید، مرزهای نظری را که در اینجا چارچوب‌بندی شده است جابه‌جا کنید، آنها را در عمل بیازمایید و مهم‌تر از همه بررسی کنید آیا این موضوعات آموزشی برای ساختن جهانی بهتر، که سزاوار آنیم، ارائه می‌دهند یا خیر.